

قاعده «اقامه الحدود الی من الیه الحکم» در اجرای حدود و تعزیرات

عبدالحمید قنبری

دانش پژوه دکتری فقه و حقوق

چکیده

مقاله حاضر که در صدد تبیین قاعده «اقامه الحدود الی من الیه الحکم» است، ضمن تبیین مفردات قاعده، به بررسی مستندات آن پرداخته است با وجود احتمال ضعف در سند، از قواعد مشهور و مطرح در فقه می‌باشد بررسی قاعده نشان داده است در درجه اول مساله اجرای حدود از اختیارات امام معصوم و مصداق اتم من الیه الحکم امام معصوم است که در دوران حضور می‌تواند حاکمان عادل و فقهایی مورد اعتماد را نصب و اقامه حدود را با اذن خاص به آنان تفویض نماید، در عصر غیبت، دیدگاه‌های مختلفی، نسبت به اقامه حدود، مطرح شده‌اند؛ مشهور فقهایی امامیه معتقد به اجرای مطلق حدودند حتی آنانی که قائل به ولایت مطلقه فقهایی نیستند؛ تعدادی از بزرگان عرصه فقهت، مطلقاً نسبت به اجرای حدود، اظهار مخالفت کرده‌اند؛ برخی اجرای حدود مستلزم قتل و جرح را نپذیرفته‌اند، و عده‌ای در مورد اقامه حدود توقف را ترجیح داده‌اند. این نوشتار با توجه به حکمت و فلسفه اجرای حدود، از دیدگاه مشهور فقهایی که قائل به اقامه حدود در عصر غیبت هستند، حمایت و پیروی کرده است. در امر قضاوت، به خصوص اجرای حدود معتقد به قضاوت نظام‌مند است البته در صورتی که بر قراری حاکمیت سیاسی و نظام اجرای توسط فقیه جامع الشرایط فراهم شود؛ اما در صورت عدم دستیابی به نظام سیاسی و یا نهاد قضایی و بر فرض داشتن قدرت اجرایی بازهم اقامه حدود توسط فقیه مورد پذیرش و قابل دفاع است.

واژگان کلیدی: اجرای حدود، ولایت فقیه، نهاد قضایی، عصر حضور و عصر غیبت.



مقدمه

قاعده «اقامه الحدود الی من الیه الحکم»، یکی از قواعد مطرح و مسلم در حقوق کیفری اسلام است، و لازم است، بررسی گردد که این قاعده در مورد حدود و اجرای آن، بر اصل قضایی بودن دلالت دارد یا بر فردی بودن؟ بدین معنی ضروری است که، برای جرم انگاری و تعیین مجازات، تعقیب و اجرای آن، نهاد عمومی و مردمی آن را به عهده بگیرد که از آن تحت عنوان حکومت و نهاد اجرایی یاد می‌شود، به ویژه مسأله اثبات و اجرای حدود که از اهم مجازات در حقوق کیفری اسلام است؛ چنانکه امروزه اغلب نظام‌های حقوقی و سیاسی، تعیین کیفر و مجازات را در حیطه صلاحیت حکومت‌ها می‌دانند. به طور مشخص لازم است تبیین گردد که مراد از «من الیه الحکم» در این قاعده چیست؟ آیا مراد یک نهاد است یا فرد؟ و اگر مراد نهاد باشد آیا مراد مجموعه نظام حاکم است یا تنها نهادی قضایی؟ و در صورت فرد باشد آیا مراد امام معصوم است، یا سلطان و زمامدار حکومت یا قاضی و ...؟ آیا این قاعده اختصاص به باب حدود دارد یا شامل سایر مجازات نیز می‌گردد؟ و اینکه آیا این قاعده اختصاص به عصر حضور دارد یا شامل عصر غیبت نیز می‌گردد؟ این مجموعه سوالاتی است که ضمن تبیین مضمون و مفاد این قاعده در خور بحث و بررسی است.

مبحث اول؛ مستندات قاعده

با توجه به منابع حدیثی، این قاعده هم به طور صریح در روایات آمده و هم به طور ضمنی، در حقیقت این قاعده صریح برخی روایات و مستفاد از برخی روایات دیگر است، از جمله در کتاب ارزشمند وسائل الشیعه بابی تحت عنوان این قاعده اختصاص یافته و در حدیث حفص ابن غیاث که از امام صادق (ع) وارد شده به این نحو نقل کرده است:

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) قُلْتُ مَنْ يُقِيمُ الْحُدُودَ السُّلْطَانُ أَوِ الْقَاضِي فَقَالَ إِقَامَةُ الْحُدُودِ إِلَى مَنْ إِلَيْهِ الْحُكْمُ»^۱

علی بن محمد از قاسم بن محمد از سلیمان بن داود منقری از حفص بن غیاث از امام صادق (ع) سوال کردم اقامه حدود در صلاحیت کیست سلطان یا قاضی؟ حضرت فرمود: از اختیارات «من الیه الحكم» است.

در روایت دیگر، با این سند آمده است: «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) مَنْ يُقِيمُ الْحُدُودَ السُّلْطَانُ أَوِ الْقَاضِي فَقَالَ إِقَامَةُ الْحُدُودِ إِلَى مَنْ إِلَيْهِ الْحُكْمُ»^۲.

مرحوم شیخ «ره» نیز مثل آن روایت را نقل کرده است: «رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ مِثْلَهُ»^۳

در روایات فوق الذکر که اقامه حدود از اختیارات و شئون «من الیه الحكم» دانسته شده است، به طور صریح قاعده در آن‌ها ذکر شده است و صریح این مجموعه روایت به عنوان قاعده در آمده است.

در برخی روایات به جای «من الیه حکم» «الامام» ذکر شده و اقامه حدود را در صلاحیت امام دانسته است مانند این روایت: «أَخْبَرَنَا مُحَمَّدٌ حَدَّثَنِي مُوسَى قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عَلِيًّا (ع) قَالَ لَا يَصْلُحُ الْحُكْمُ وَلَا الْحُدُودُ وَلَا الْجُمُعَةُ إِلَّا بِإِمَامٍ»^۴

یا در دعائم الاسلام عین همین روایت نقل شده با این تفات که در آن قید «عدل» به

«امام» اضافه گردیده است «وَرَوَاهُ فِي الدَّعَائِمِ، عَنْهُ (ع) مِثْلَهُ وَفِيهِ بِإِمَامٍ عَدْلٍ»^۵

در روایت دیگر از امام صادق(ع) اقامه حدود از اختیارات و صلاحیت سلطان و زمامدار حکومت معرفی شده است: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَنَّهُ قَالَ لَيْسَ لِلرَّجُلِ أَنْ يُقِيمَ الْحَدَّ عَلَى عَبْدِهِ وَ أُمَّتِهِ دُونَ السُّلْطَانِ».

در این روایات عین قاعده تصریح نشده است؛ اما می توان قاعده را از آنها استفاده نمود.

مبحث دوم: مفاهیم

در این بخش مفاهیم و واژگان به کار رفته در این قاعده مورد ارزیابی قرار می گیرد. واژگان به کار رفته در قاعده به ترتیب زیر است.

۱. اقامه

اقامه در اصل اقوام، تایی آن «ة» عوض از عین الفعل «و» است که حذف شده است، در لغت به معنای بر پا داشتن است^۶. اما، باید دید که اقامه، تمام مراحل تعقیب و تعیین و اجرای مجازات را در بر می گیرد، یا آن که مراد، تنها اعمال مجازات و اجرای آن است؟ هر چند واژ اقامه به خودی خود می تواند در هر دو معنی به کار رود.

۲. الحدود

حدود جمع حد در لغت به معنای منع است و در اصطلاح عبارت است از عقوبت خاص بدنی مکلف به واسطه انجام معصیت خاص که شارع کیفیت و مقدار آن را معین کرده است.^۷ البته گاهی حد به معنای فراتر از آن چه بیان شد نیز به کار رفته است و شامل تعزیر که کمیت و کیفیت آن در شرع معین نشده است نیز می گردد و برخی موارد در مقابل تعزیر است.^۸

اما اینکه در این جا مراد از حدود معنای عام آن یعنی حد و تعزیر از اختیارات و صلاحیت «من الیه حکم» است یا حد تنها؟ می‌توان گفت مقصود مطلق مجازات و کیفرهاست؛ برای اینکه مجازات کردن از این لحاظ که مجری آن چه کسی باشد با یگدیگر تفاوتی ندارد. معقول نیست که شارع مقدس میان اجرای حدود و تعزیرات تفاوت بگذارد؛ با توجه به این واقعیت که اجرای کیفر نمی‌تواند در حیطه صلاحیت افراد عادی باشد؛ لذا چنانکه اجرای حدود، براساس دسته‌ای روایات به عهده امام و حاکم است، روایت حفص ابن غیاث که امام صادق (ع) در جواب سوال وی می‌فرماید: «إِقَامَةُ الْحُدُودِ إِلَى مَنْ إِلَيْهِ الْحُكْمُ» و یا در روایتی منقول از میرالمومنین (ع) صدور حکم، اجرای حدود و اقامه نماز جمعه در صلاحیت امام (ع) دانسته شده است: «لَا يَصْلُحُ الْحُكْمُ وَلَا الْحُدُودُ وَلَا الْجُمُعَةُ إِلَّا بِإِمَامٍ».^۹ یا در روایتی امام صادق (ع) اجرای حد بر بنده و کنیز را از اختیارات سلطان دانسته «لَيْسَ لِلرَّجُلِ أَنْ يُقِيمَ الْحَدَّ عَلَى عَبْدِهِ وَ أَمَتِهِ دُونَ السُّلْطَانِ»^{۱۰} این دسته از روایات بیانگر این است که اجرای حکم در اختیار «من الیه حکم» و «امام» و یا «سلطان» است.

قواعدی مانند «التعزیر بمایراه الامام»^{۱۱} و «التعزیر بمایراه الحاکم» و یا «التعزیر بمایراه سلطان الإسلام أو المنصوب من قبل السلطان»^{۱۲} که بر گرفته از روایات است، شبیه به باب حدود، اجرای تعزیر را از اختیارات و صلاحیت حاکم، امام و سلطان بر شمرده‌اند. و این همگونی و هماهنگی می‌رساند که به طوری مطلق، اجرای هر نوع کیفر و مجازاتی؛ اعم از حد و تعزیر خارج از حیطه صلاحیت افراد عادی است. و مسأله حفظ نظام اجتماعی و دوری از هرج و مرج اقتضا دارد که جلوی مجازات‌های خودسرانه گرفته شود، تا از این طریق نظم جامعه مختل نگردد. بنابراین بر فرض این که از این قاعده

اجرای تعزیر توسط حاکم استفاده نشود؛ چون تعبیر به اقامه الحدود شده است؛ اما به طریق اولیت می‌توان اقامه تعزیر را اثبات نمود.

۳. الی

واژه «الی» در این قاعده به معنای واگذار شدن و حواله شدن است یعنی تعیین و اجرای حدود واگذار شده است به کسی که حکم در دست اوست.

۴. حکم

«حکم» به ضم میم جمع آن احکام، برخی اهل لغت، به معانی علم، فقه و قضاوت به عدل به کار برده است. در حدیثی از پیامبر (ص) آمده است: «الْخِلَافَةُ فِي قُرَيْشٍ وَ الْحُكْمُ فِي الْأَنْصَارِ خِلَافَتٌ فِي قُرَيْشٍ خَوَاهِدُ بُوَدَ وَ حَكْمٌ فِي مِثْلِهِ أَنْصَارٌ» به معنای قضاوت است.^{۱۳} برخی دیگر به معنای عهده‌دار شدن امور اداری کشور، داوری، قضاوت، نوع حکومت معنی کرده است.^{۱۴}

۵. من الیه الحکم

یکی از مباحث مهم در این قاعده، «من الیه الحکم» است، که مراد از «من الیه الحکم»، در این قاعده و روایاتی که مبنا و مستند این قاعده است چیست و کیست؟ بدون تردید، مصداق بارز «من الیه حکم»، در این قاعده، امام معصوم (ع) است؛ چنانکه در پاره‌ی روایات، لفظ امام به کار رفته و بر این امر صراحت دارد که به برخی آنها اشاره می‌شود:

۱- روایت معلی ابن خنیس از امام صادق (ع):

«قَالَ قُلْتُ لَهُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ قَالَ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَدْفَعَ مَا عِنْدَهُ إِلَى الْإِمَامِ الَّذِي بَعْدَهُ وَ أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يَتَّبِعُوهُ»^{۱۵}

معلی ابن خنیس می‌گوید از امام صادق(ع) پرسیدم در مورد آیه‌ی که خدا به شما فرمان می‌دهد که امانات را به صاحبان آنها باز گردانید؛ و چون میان مردم قضاوت می‌کنید، به عدالت قضاوت کنید، حضرت در پاسخ فرمود: بر امام(ع) لازم است آنچه در نزد او [به عنوان امانت] است به امام بعد از خودش تسلیم کند و ائمه(ع) مأمور شده‌است به عدالت قضاوت کنند و مردم مأمور شده‌است به اینکه از آنان تبعیت کند».

۲- روایت سلیمان ابن خالد از امام صادق(ع) آن حضرت فرمود:

«اتَّقُوا الْحُكُومَةَ فَإِنَّ الْحُكُومَةَ إِنَّمَا هِيَ لِلْإِمَامِ الْعَالِمِ بِالْقَضَاءِ الْعَادِلِ فِي الْمُسْلِمِينَ كَنَبِيٍّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ»^{۱۶}

از قضاوت دوری گزینید، زیرا [منصب] قضاوت مختص امام عالم به مسائل قضائی و عادل در بین مسلمانان مانند پیامبر(ص) و وصی پیامبر است».

۳- روایت امیر المومنین(ع) که خطاب به قاضی شریح می‌فرماید:

«يَا شَرِيحُ قَدْ جَلَسْتَ مَجْلِسًا مَا جَلَسَهُ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ أَوْ شَقِيٌّ»^{۱۷}

ای شریح در جایگاهی نشسته‌ای که جز نبی(ص) یا وصی نبی یا شقی نشسته است»
 بر فرض اینکه مراد از امام در این روایات، امام معصوم نباشد؛ ولی از آنجای که مصداق اتم و اکمل «من الیه الحکم»، امام معصوم است، شامل امام معصوم می‌شود. از طرفی مسأله قضاوت اصلاً و اساساً از شئون پیامبر و ائمه(ع) است. به طور کلی این موضوع یکی از بدیهیات و مسلمات فقه امامیه محسوب می‌شود که نیاز به استدلال و برهان ندارد، مرحوم صاحب جواهر «ره» می‌فرماید:

«ظهر لك أنه لا مناص عن القول باختصاص منصب القضاء من حيث إنه كذلك بالإمام (عليه السلام) و خطاب وجوبه متوجه إليه خاصة، و أما غيره فيستحب له توليه منه لما

فيه من الفوائد. (جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج ۴۰، ص: ۴۰)

از این ظاهر شد که منصب قضاوت از این جهت که منصب قضاوت است اختصاص به امام(ع) داشته و خطاب وجوبش تنها متوجه امام است؛ اما نسبت به غیر امام(ع) به عهده گرفتن منصب قضاوت به جهت فوائدی که بر آن ذکر شده است، مستحب است». در خصوص حد مرحوم شیخ مفید «ره» در مقنعه اقامه حدود را از آن امامان معصوم دانسته می‌فرماید:

«فأما إقامة الحدود فهو إلى سلطان الإسلام المنصوب من قبل الله تعالى و هم أئمة الهدى من آل محمد(ع)^{۱۸}

اقامه حدود از آن زمامدار اسلام که منصوب از جانب خداوند (ج) است، می‌باشد و آنان عبارتند از ائمه هدی (ع) از آل پیغمبر(ص)».

روشن است که امامان معصوم(ع)، هم به لحاظ علمی، از درجه علم و فضل بالای برخوردارند؛ زیرا، علم آنان منشاء الهی و وحیانی دارد و هم از این جهت که خطا و اشتباهی در ساحت قدسی آنان راه ندارد.

امیرالمومنین(ع) در وصیتی به کمیل ابن زیاد می‌فرماید:

«یا کمیل لا غزو إلا مع إمام عادل، و لا نقل إلا من إمام فاضل، یا کمیل هی نبوة و رسالة و إمامة، لیس بعد ذلک إلا موالین متبعین أو عامهین مبتدعین، إنما یتقبل الله من المتقین.^{۱۹}

ای کمیل غزوه‌ی نیست مگر همراه امام عادل و روایتی نیست مگر از امام فاضل ای کمیل آنان همان نبوت و رسالت و امامت هستند، بعد از آن جز اینکه یا دوستان که پیرو هستند یا گمراهانی

بدعت گزار همانا خداوند(ج) از اهل تقوی می‌پذیرد».

هم‌چنین امام صادق(ع) در خبر جمیل می‌فرماید:

«يغدو الناس على ثلاثة أصناف: عالم، و متعلم، و غثاء،^{۲۰} فنحن العلماء، و شيعتنا المتعلمون، و سائر الناس غثاء.^{۲۱}»

مردم سه دسته اند: یک دسته دانشمندانند، و یک دسته درپی دانشند، دسته سوم بی ارزش و بی خاصیتند؛ بنابراین ما [اهلبیت] دانشمندان، شعیان ما دانشپژوهان و باقی مردم بی خاصیتانند»

و نیز امام باقر(ع) در خبر محمد ابن مسلم(ع) فرماید:
«ليس عند أحد من الناس حق ولا صواب ولا أحد من الناس يقضي بقضاء حق إلا ما خرج منا أهل البيت.^{۲۲}»

نزد کسی حق و درستی یافت نمی‌شود و هیچ‌کسی به حق حکم نمی‌کند جز آنچه از ما اهل‌بیت صادر می‌شود»

لذا امامان معصوم پیشوایان عادل رهبران فاضل و دانشمندان واقعی‌اند، و کسانی هستند که با آگاهای به حقیقت و اشراف کاملی که به مسائل قضایی دارند به قسط و عدل حکم می‌کنند.

در اینکه معصومین می‌توانند، در عصر خودشان منصب قضاوت که از شئون آنان است، را به افراد دیگری تفویض نمایند و فردی غیر از خودشان را به منصب قضاوت برگزیده اجرای حدود را به او بسپارند نیز تردید نیست. روایات متعدده و سیره مستمره‌ی در عصر پیامبر(ع) و ائمه معصومین(ع) حاکی از آن است و فقیهان امامیه نیز بر این امر اتفاق نظر دارند. مرحوم شیخ مفید «ره» در مقنعه می‌نویسد:

«فأما إقامة الحدود فهو إلى سلطان الإسلام المنصوب من قبل الله تعالى و هم أئمة الهدى من آل محمد (ع) و من نصبوه لذلك من الأمراء و الحكام و قد فوضوا النظر فيه إلى فقهاء شيعتهم مع الإمكان^{۲۳}»

پس برپا داشتن حدود از آنی زمامدار اسلام که منصوب از جانب خداوند (ج) است - ائمه هدی (ع) از آل محمد(ص) - و کسانی که از طرف ائمه(ع) بر این امر منصوب

شده‌اند می‌باشد؛ مانند زمامداران و سلاطین و نظارت بر اجرای حدود به فقیهان شیعه و گزار شده‌اند که در صورت امکان نظارت نمایند».

بحث عزل قاضی توسط امام و انعزال قضات بعد از شهادت ائمه (ع) از مباحثی است که در فقه اسلامی توسط فقها مورد کنکاش قرار گرفته است و این نشان می‌دهد که ائمه (ع) از میان اصحاب و فقهای مورد اعتماد خود، افرادی را به سمت قضایی به جهت اجرای احکام دینی از جمله اجرای حدود منصوب می‌کرده‌اند.

مبحث سوم: اقامه حدود در عصر غیبت و اقوال در مسئله

روشن شد که در عصر حضور معصومین (ع)، مسئله قضاوت و اجرای حدود الهی از شئون معصومین (ع) است. علاوه بر اینکه خودشان به شخصه می‌توانند اقدام به رسیدگی و اجرا حدود نمایند، به اصحاب و فقهای مورد اعتماد خود نیز اقامه حدود را اجازه کنند. اینک بحث در این است که در عصر غیبت که دسترسی به معصوم نیست، مسئله اقامه حدود، چه وضعیتی پیدا خواهد کرد؟

در پاسخ به این پرسش، می‌توان گفت، در عصر غیبت، اقامه حدود از اموری است که مورد نزاع فقهای امامیه قرار گرفته و دیدگاه‌های متفاوت و مختلفی در زمینه مطرح شده است، حتی در برخی موارد به تلخ گوی نیز منجر گردیده است. اقامه حدود و جهاد دو موردی است که در ذهن برخی از بزرگواران عرصه فقاها از جمله وظایف پیامبر (ص) و امام (ع) تلقی شده است. به عنوان مثال محقق کرکی در رساله نماز جمعه می‌نویسد:

«اتفق أصحابنا رضوان الله عليهم على أن الفقيه العدل الإمامي الجامع لشرائط الفتوى، المعبر عنه بالمجتهد في الأحكام الشرعية نائب من قبل أئمة الهدى صلوات الله و سلامه عليهم في حال الغيبة في جميع ما للنيابة فيه مدخل - و ربما استثنى الأصحاب القتل و الحدود مطلقا

اصحاب امامیه اتفاق نظر دارند در اینکه فقیه عادل امامی جامع شرائط فتوا که از او به مجتهد در احکام شرعیه تعبیر می‌شود، نایب ائمه هدی در تمامی آنچه که نیابت نیاز دارد، می‌باشد. ولی بسیاری از اصحاب، دو چیز را استثنا کرده‌اند یکی جهاد و دیگری حدود.^{۲۴}

جمعی از اصحاب معتقدند در زمان غیبت، اقامه حدود در صورت امکان به فقهای شیعه تفویض شده است. شیخ مفید نخستین فقیهی است که به این امر تصریح کرده است:

«فأما إقامة الحدود فهو إلى سلطان الإسلام المنصوب من قبل الله تعالى و هم أئمة الهدى من آل محمد ع و من نصبوه لذلك من الأمراء و الحكام و قد فوضوا النظر فيه إلى فقهاء شيعتهم مع الإمكان^{۲۵}

اقامه حدود به عهده سلطان اسلام است که از جانب خداوند تعالی منصوب شده‌اند و ایشان ائمه هدی از آل محمد(ص) هستند و امیران و حاکمانی که ایشان برای این امر نصب کرده‌اند، ائمه(ع) نظر در این امر را به فقیهان شیعه تفویض کرده‌اند در صورتی که اجرای آن برایشان ممکن باشد.»

جمعی دیگر از اصحاب، اقامه حدود و جهاد را در زمان غیبت به دلیل احتیاط در دماء و ضعف ادله، مجاز نمی‌دانند یا در آن توقف کرده‌اند و مجری حدود را منحصرأً امام(ع) و نائب خاص ایشان می‌دانند؛ در نتیجه غیر از زمان حضور پیامبر(ص) و ائمه(ع) به اجرای حد شرعی در زمان غیبت باور ندارند؛ بلکه به به عدم اجرای حد در عصر غیبت معتقدند.

جمع کثیری از علماء بر این اعتقادند که مجتهد جامع الشرائط عادل می‌تواند در زمان غیبت جمیع حدود را اجرا کند، حتی حدود که سرانجامش قتل باشد. و بعضی معتقدند، غیر معصوم(ع) حدودی که کمتر از قتل باشد را می‌تواند اجر کنند. و بعضی حد منتهی به جراحت را نیز در غیر امام منتفی دانسته‌اند و بعضی گفته‌اند: اجرای حد مطلقاً کار امام

(ع) و نائب خاص او است و مجتهد، هیچ حدی را نمی‌تواند اجرا کند. اینک به بررسی هریک از این دیدگاه‌ها به تفکیک می‌پردازیم

۱. قائلین به جواز اقامه حدود در عصر غیبت

فقیه بلند آوزه مرحوم صاحب جواهر که در رأس موافقین قرار دارد و معتقد است، مشهور امامیه بر آنند که اشخاص واجد شرایط عدالت و اجتهاد در حد داشتن توان استنباط فروع فقهی از منابع اولیه، می‌توانند در زمان غیبت بر افراد مرتکب جرایم حدی، حدود شرعی را اجرا نمایند، ایشان این مسأله را امر روشن دانسته و به مخالفین اقامه حدود نسبت بی بهره‌گی از گوهر فقه را داده است و می‌فرماید:

«فمن الغریب وسوسه بعض الناس فی ذلک، بل كأنه ما ذاق من طعم الفقه شیئا، و لا فهم من لحن قولهم و رموزهم أمرا، و لا تأمل المراد من قولهم إنی جعلته علیکم حاکما و قاضیا و حجة و خلیفه و نحو ذلک مما یظهر منه إرادة نظم زمان الغیبة لشیعتهم فی کثیر من الأمور الراجعة إلیهم ... و بالجملة فالمسألة من الواضحات التي لا تحتاج إلی أدلة.^{۲۶}»

عجیب این که برخی در این امر وسواس به خرج می‌دهند؛ بلکه گوئی این افراد نه چیزی از طعم فقاقت چشیده و نه از لحن گفتار ائمه(ع) و رموز کلمات آنان چیزی فهمیده‌اند و نه دقتی به فرمایش ایشان کرده‌اند که فرمود: او را بر شما حاکم، قاضی، دلیل و جانشین مقرر کرده‌ام و مانند این روایت که ظهور در اراده نظم شیعیان در دوران غیبت در اموری که به آنان مراجعه می‌کنند دارد... خلاصه آنکه مسأله از واضحات و مسلمات است و نیازی به اقامه دلیل ندارد»

امام خمینی «ره» نیز یکی از طرفداران اقامه حدود در عصر غیبت است، ایشان در آخر کتاب امر به معروف و نهی از منکر چنین می‌نویسد:

«مسأله ۱- ليس لأحد تكفل الأمور السياسية كإجراء الحدود و القضائيه و الماليه كأخذ
الخراجات و الماليات الشرعيه إلا إمام المسلمين عليه السلام و من نصبه لذلك.^{۲۷}
مسأله ۱. هیچکس نمی تواند امور سیاسی مانند اجرای حدود و قضاوت و مالیه، مانند
اخذ خراجات و مالیات های شرعی را متکفل شود؛ مگر امام مسلمین (ع) و کسی که از
سوی او منصوب است.

مسألة ۲ في عصر غيبة ولي الأمر و سلطان العصر عجل الله فرجه الشريف يقوم نوابه العامة
- و هم الفقهاء الجامعون لشرائط الفتوى و القضاء- مقامه في إجراء السياسات و سائر ما للإمام
عليه السلام إلا البدأة بالجهاد.^{۲۸}
مسأله ۲- در عصر غیبت حضرت ولی امر و سلطان عصر (عج) نائبان عام آن حضرت
- که عبارتند از فقهای جامع الشرائط فتوی و قضاء - قائم مقام او می باشند و تمام امور
سیاسی را اجرا می کنند مگر جهاد ابتدایی».

مرحوم آقای خویی، از دیگر فقیهانی است، که قائل به اجرای حدود در عصر غیبت
است و قول به جواز را به شرح زیر بیان کرده و اظهر دانسته است:
«يجوز للحاكم الجامع للشرائط اقامة الحدود على اظهر على الظاهر، حاكم جامع
الشرائط می تواند در زمان غیبت اجرای حدود نماید»^{۲۹}.

از نظر ایشان دلیل بر جواز اقامه حدود توسط حاکم جامع الشرائط دو امر است:
اول) اقامه حدود به منظور مصلحت عامه و جلوگیری از فساد، فسق، فجور و سرکشی
افراد متخلف تشریع شده است؛ لذا اختصاص یافتن آن به زمان خاص با این هدف منافات
دارد. قطعاً حضور امام (ع) نمی تواند دخالتی در آن داشته باشد. بنابراین، حکمتی که
مقتضی تشریع حدود بوده، همان حکمت اقتضاء می کند که در زمان غیبت همانند زمان
حضور اقامه شود.

دوم) ادله حدود، چه آیات و چه روایات، مطلق اند و به هیچ وجه مقید به زمان خاص نیستند؛ نظیر آیه شریفه «الرَّائِيَةُ وَالرَّائِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً ۚ»^{۳۰} به هر زن زناکار و مرد زناکاری صد تازیانه بزنید»

یا آیه مبارکه: «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا ۚ»^{۳۱} و مرد و زن دزد را به [سزای] آنچه کرده‌اند، دستشان را به عنوان کیفری از جانب خدا ببرید»

با توجه به ادله یاد شده، حدود باید اقامه شود؛ اما توسط چه کسی اقامه شود دلالتی ندارد. بدیهی است که همه افراد مسلمان مخاطب این خطاب نیستند و نمی‌توانند اقدام به اقامه حدود کنند؛ چرا که موجب اختلال نظام و هرج و مرج می‌شود. علاوه بر این مستفاد از برخی روایات نیز منع جواز اقامه حدود توسط افراد عادی است. از جمله روایت داود بن فرقد از امام صادق (ع) در مورد گفتگوی رسول خدا با سعد بن معاذ که گمان می‌کرد اگر شخصی مرد اجنبی را در فراش خود در حال تجاوز به ناموشش ببیند، می‌تواند او را به قتل برساند، رسول خدا (ص) او را منع کرد. با توجه به مراتب فوق باید قدر متیقن را اخذ نمود و قدر متیقن «من الیه الامر» یعنی حاکم شرعی است.

مرحوم آقای خویی «ره» برای اثبات مدعا خود مؤیداتی نیز به شرح زیر بیان می‌کند:

۱- روایت اسحاق بن یعقوب از محمد بن عثمان عمری، نائب خاص حضرت ولی عصر (عج) خواسته است که مکتوب وی را که حاوی مسائلی بوده خدمت امام (ع) تقدیم نماید. امام (ع) پاسخ سوالات را مرقوم فرمودند. در یکی از فقرات چنین آمده است:

«و أما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا فإنهم حجتي عليكم و أنا حجة الله.»^{۳۲}

رویدادهای جدید را به راویان حدیث ما مراجعه کنید؛ آنان حجت من بر شمايند و

من حجت خدايم»

۲- روایات حفص بن غیاث که عمده مستند قاعده مورد بحث است:

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمَنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) قُلْتُ مَنْ يُقِيمُ الْحُدُودَ السُّلْطَانُ أَوِ الْقَاضِي فَقَالَ إِقَامَةُ الْحُدُودِ إِلَى مَنْ إِلَيْهِ الْحُكْمُ»^{۳۳}

علی بن محمد از قاسم بن محمد از سلیمان بن داود منقری از حفص بن غیاث روایت می‌کند از امام صادق (ع) سوال کردم اقامه حدود در صلاحیت کیست سلطان یا قاضی؟ حضرت فرمود: اقامه حدود به دست کسی است که «حکم» به دست اوست». با ضمیمه کردن روایاتی که در زمان غیبت، قضاوت را به دست فقیهان دانسته، نتیجه گرفته می‌شود که آنان می‌توانند اقامه حدود شرعی نمایند^{۳۴}.

۲. قائلین به عدم جواز اقامه حدود در عصر غیبت

فقهایی که فی‌الجمله با اقامه حدود در زمان غیبت موافق نیستند به سه دسته قابل تقسیم‌اند: دسته اول، فقهایی که صریحاً به عدم اجرای حدود مطلقاً فتوا داده‌اند. دسته دوم، فقهایی که قائل به ولایت فقیه در حدود غیر قتل و جرح هستند. دسته سوم، فقهایی که به لحاظ نظری در اجرای حدود در عصر غیبت توقف کرده‌اند.

۲-۱. تعطیل کامل حدود در عصر غیبت

تعدادی از فقیهان با اجرای حدود در عصر غیبت مخالفت ورزیده و به عدم اجرای کامل آن نظر دارند: شیخ طوسی^{۳۵}، قاضی عبدالعزیز ابن البراج^{۳۶}، امین‌الاسلام طبرسی^{۳۷}، قطب‌الدین راوندی^{۳۸}، یحیی بن سعید الحلّی^{۳۹} و ابن‌فهد حلّی^{۴۰} این عده از فقیهان اجرای حدود را وظیفه امام و آنکه او را به اقامه حد بگمارد (یعنی منصوب خاص) منحصر دانسته‌اند که در این میان عبارت دو فقیه از این گروه به عنوان نمو ذکر می‌گردد:

۱. ابن‌ادریس حلّی

«وأما إقامة الحدود فليس يجوز لأحد إقامتها، إلا لسلطان الزمان المنصوب من قبل الله تعالى أو من نصبه الامام لاقامتها، ولا يجوز لأحد سواهما إقامتها على حال... لأنّ الاجماع حاصل منعقد من أصحابنا و من المسلمين جميعا، أنّه لا يجوز إقامة الحدود ولا المخاطب بها إلا الأئمّة والحكام القائمون بإذنهم في ذلك، فأما غيرهم فلا يجوز له التعرّض بها على حال، ولا يرجع عن هذا الاجماع بأخبار الآحاد، بل بإجماع مثله أو كتاب الله تعالى أو سنّة متواترة مقطوع بها.»^{۴۱}

ابن ادریس باصراحت و جزئیات بیشتری، عدم جواز اقامه حد در زمان غیبت را تشریح کرده است. ایشان به نفع این نظریه ادعای اجماع جمیع مسلمانان از یک سو و اجماع شیعیان از سوی دیگر استناد می‌کند.

ابن ادریس معتقد است این اجماع عام و خاص تنها با اجماعی در مقابل آن یا با آیات قرآن یا با سنت متواتر شکسته می‌شود و اخبار واحد چنین توانی ندارند. به اعتقاد ایشان، قول به جواز اقامه حدود توسط فقها در عصر غیبت، مستندی جز خبر واحد ندارد. ابن ادریس مانند برخی معتقد است قضاوت در مرافعات و اجرای احکام قضایی در زمان غیبت در صورت عدم خوف از ضرر به فقههای شیعه تفویض شده است. واضح است که مراد او در اینجا قضاوت در غیر از حدود شرعی است.

۲. سیداحمد خوانساری:

«وأما إقامة الحدود في غير زمان الحضور و زمان الغيبة فالمعروف عدم جوازها وادعی الاجماع فی کلام جماعه علی عدم الجواز إلا للامام(ع) أو المنصوب من قبله، والمحکی عن جماعه أنه يجوز للفقهاء العارفين بالأحكام الشرعیة العدول إقامة الحدود فی حال غیبة الامام(ع) ... فلا یبعد أن یكون هذا الأمر أيضا من الأمور

المخصوصة بالمعصومين صلوات الله عليهم أو المنصوبين بالخصوص من قبلهم كالجهاد مع الكفار غير المجوز لغيرهم وغير المنصوبين من قبلهم»^{۲۲}

محقق خوانساری در تبیین فرمایش خود می‌فرماید: قول معروف، عدم جواز اقامه حدود در زمان غیبت است. بر آن ادعای اجماع شده است. ایشان به این دو ادعا تمایل نشان می‌دهد و قول دوم یعنی جواز اقامه را حکایت شده از جماعتی به استناد مقبوله عمر بن حنظله می‌داند. مراد ایشان از این جماعت شیخ مفید، علامه حلی، شهیدین، محقق کرکی و صاحب جواهر و دیگران می‌تواند باشد. و پنج دلیل روایی قائلین به جواز اقامه حد در زمان غیبت را به اختصار به شرح زیر نقد کرده است:

اولاً. اقامه حدود داخل در عنوان امریه معروف و نهی از منکر همگانی نیست تا مشمول عمومات و اجماع فقها گردد؛ چرا که بدون تردید، اقامه حدود مستلزم آزار بدنی است و در چنین مواردی، تنها پیامبر (ص)، امامان (ع)، و منصوبین خاص از سوی آنان مجاز به اقامه حدودند و جز آنان هیچ کس مجوز شرعی ندارد. و بنابراین عمومات امریه معروف و نهی از منکر شامل اقامه حدود نمی‌شود.

ثانیاً. در مقبوله عمر بن حنظله هیچ‌گونه ظهوری نسبت به اقامه حدود وجود ندارد. ثالثاً. روایت حفص بن غیاث با قطع نظر از سند، با مشکل دلالت روبرو است. چرا که بنابر روایت مزبور، اجرای حدود به دست کسی است که حکومت در دست اوست. از این روایت نمی‌توان نتیجه گرفت که قاضی مجاز به اقامه حدود است، زیرا قاضی کسی است که از سوی معصومین (ع) حکم کردن میان مردم به او واگذار شده است (له الحكم)، و به او «من إلیه الحكم» گفته نمی‌شود.

رابعاً. روایت مقبوله ابی‌خدیجه به محاکمات و رفع خصومت‌های خصوصی راجع است و ربطی به اقامه حدود ندارد.

خامساً. توقیع شریف در پاسخ به سؤالات مکتوب صادر شده است و در مورد حوادث واقعه تعیین تکلیف کرده‌اند. احتمال دارد که الف و لام در کلمه «الحوادث» از نوع عهدی باشد و بنابراین اشاره به همان رویدادهای مذکور در نامه ارسالی باشد و چون نمی‌دانیم که آن رویدادها چه بوده است، بنابراین تمسک به حدیث برای اثبات مدعی مفید نخواهد بود.

آنگاه دلیل عقلی قائلین به جواز اقامه حد در زمان غیبت را این‌گونه تقریر می‌کند:

۱- تعطیل حدود منجر به ارتکاب محارم و انتشار مفساد می‌شود، واضح است که این دو امر مبعوض شارع است.

۲- مقتضی اقامه حد در دو صورت حضور و غیبت امام (ع) موجود است. حکمت اقامه حد قطعاً به اقامه‌کننده باز نمی‌گردد؛ بلکه یا به کسی باز می‌گردد که مستحق حد است یا فائده آن به نوع مکلفین باز می‌گردد. در هر دو تقدیر چاره‌ای جز اقامه حد نیست.

پاسخ نهایی ایشان به اشکالات فوق چنین است: لازمه استدلال‌های یادشده وجوب اقامه حد در هر زمانی بدون حاجت به نصب از جانب معصوم (ع) است. معنای این ادعا این است که اقامه حدود قبل از صدور مقبوله و مشهوره و توقیع شریفه واجب بوده است، بدون احتیاج به اذن امام، بلکه لازمه استدلال یادشده تصدی اقامه حد بر عدول مؤمنین بلکه فساق ایشان نیز هست، در صورت عدم تمکن اقامه از سوی مجتهدین، آنچنان‌که در حفظ مال قاصران و غائبان بعد از مجتهدان نوبت به این دو طبقه می‌رسد.

اشکال چنین استدلالی پیدا است، که در اقامه حد از جانب افراد نا آشنا به امور شرعی چه مفسادی مترتب می‌شود. پس بعید نیست که امر اقامه حدود در زمان غیبت از امور مخصوص به معصومین (صلوات‌الله‌علیهم) یا منصوبین خاص ایشان باشد، همانند جهاد با کفار که برای غیر از ائمه و یا منصوبین خاص ایشان مجاز نیست.

۲-۲. تعطیل حدود مستلزم قتل و جرح در عصر غیبت

دو تن از فقها، به تعطیل حدود مستلزم قتل و رجم و جرح در عصر غیبت قائل شده اند. در جامع عباسی آمده است:

«همچنین خلاف است میانه مجتهدین که اقامه حدود بی اذن امام جایز است یا نه؟.. فقیه جامع الشرایط چنانچه مذکور خواهد شد می تواند که مطلقاً حد بزند و خلاف است میانه مجتهدین که آیا در حالت غیبت امام، مجتهد می تواند اقامت حدود کردن؟ اقوی آن است که می تواند به شرطی که مستلزم قتل و جرح نباشد.»^{۴۳}

گفته شده است که اجل به شیخ بهایی مهلت اتمام کتاب جامع عباسی را نداد و تنها موفق به نگارش پنج باب عبادات آن شد. تتمه کتاب جامع عباسی از جمله مسئله مورد بحث، توسط نظام الدین ساوجی از شاگردان شیخ بهایی نوشته شده است.^{۴۴} مراد نویسنده جامع عباسی از «مطلقاً» عدم تقید به مملوک و اهل است. به نظر ایشان در زمان غیبت اقوی عدم جواز اقامه حد توسط مجتهدین است در حدودی کمتر از جرح و قتل. براین اساس ایشان قطع ید و قتل و رجم را توسط مجتهدین مجاز ندانسته تنها تازیانه را توسط ایشان تجویز می کند.

فاضل هندی یکی دیگر از فقهای است که قائل به تفصیل شده است و می نویسد:

«وهل یجب کونه فقیها جامعاً لشرائط الفتوی؟ قال به فی المختلف کما عرفت، وأطلق غیره [کما] أطلقت النصوص. (ولو کان الحد قتلاً أو رجماً اختص بالامام) بنائاً علی الاحتیاط فی الدم، واحتمال کون الحد من هؤلاء استصلاحاً.»^{۴۵}

فاضل هندی براساس قاعده احتیاط در دم، اجرای حد اعدام را مختص امام دانسته است. و از آنجا که شأن فقیه را در اجرای حد، استصلاح می داند، واضح است که با اجرای اعدام محکومی باقی نمی ماند که اصلاح گردد. ضمناً تفاوت ایشان با شیخ بهایی

در حدود مستلزم جرح یعنی قطع اعضاست (در سرقت و برخی شقوق محاربه)، شیخ بهایی اجرای این حدود را در زمان غیبت مجاز نمی‌داند، اما فاضل هندی مجاز می‌داند.

۳-۲. توقف در جواز اقامه حدود در عصر غیبت

برخی از فقهای بزرگ در جواز اقامه حدود در عصر غیبت توقف کرده‌اند و عدم تمایل خود را به قول به جواز نشان داده‌اند: محقق حلی در الشرائع والمختصر النافع، علامه حلی در منتهی، محقق اردبیلی در مجمع الفائده و میرزای قمی در جامع الشتات.

محقق حلی در کتاب الشرائع می‌نویسد:

«ولو افتقر إلى الجراح أو القتل، هل يجب؟ قيل: نعم، وقيل: لا، إلا بإذن الامام، وهو الأظهر. ولا يجوز لأحد إقامة الحدود إلا للامام مع وجوده، أو من نصبه لاقامتها. ... وقيل: يجوز للفقهاء العارفين إقامة الحدود في حال غيبة الامام، كما لهم الحكم بين الناس مع الأمن من ضرر سلطان الوقت، ويجب على الناس مساعدتهم على ذلك».^{۴۶}

و نیز ایشان در کتاب المختصر النافع می‌نویسد:

«أما لو افتقر إلى الجراح أو القتل لم يجز إلا بإذن الامام أو من نصبه. وكذا الحدود لا ينفذها إلا الامام أو من نصبه. وقيل: يقيم الرجل الحد على زوجته وولده، وكذا قيل: يقيم الفقهاء الحدود في زمان الغيبة إذا أمنوا، ويجب على الناس مساعدتهم».^{۴۷}

محقق حلی که بی‌شک یکی از فقهای طراز اول شیعه به قول مطلق است در هر دو کتابش مرحله‌ای از امر به معروف و نهی از منکر را که به قتل و جرح بیانجامد همانند اقامه حد، منحصر در امام و منصوبین خاص امام دانسته است.

علامه حلی نیز در یکی از فتوهایش قائل به توقف حدود در عصر غیبت شده است:

الف) «مسألة: لا يجوز لأحد إقامة الحدود إلا الامام ومن نصبه الامام لاقامتها ولا يجوز لأحد غيرهما اقامتها على حال، ... وقد روى الشيخ عن جعفر بن غياث قال سألت

أباعدالله عليه السلام من يقيم الحدود والسلطان أو القاضى فقال إقامة الحدود إلى من إليه الحكم. إذا ثبت هذا فهل يجوز للفقهاء إقامة الحدود وفى حال الغيبة جزم به الشيخان عملاً بهذه الرواية وعندى فى هذه الرواية وعندى فى ذلك توقف.^{٤٨}

ب) «مسألة: قال الشيخ(ره) يجوز للفقهاء العارفين إقامة الحدود فى حال غيبة الامام كما لهم الحكم بين الناس مع الامن من ضرر سلطان الوقت ويجب على الناس مساعدتهم على ذلك لما رواه الشيخ عن حفص بن غياث عن أبى عبدالله(ع) قال سألته من يقيم الحدود السلطان أو القاضى فقال إقامة الحدود من إليه الحكم وقد ثبت ان للفقهاء الحكم بين الناس فكذا لهم إقامة الحدود ولان تعطيل الحدود حال غيبة الامام مع التمكن من استيفائها يقتضى إلى الفساد فكان سايعاً، وهو قوى عندى.»^{٤٩}

فقيه بزرگوار علامه حلى در کلیه آثارش به استثنای منتهی المطلب، قائل به جواز اقامه حدود در عصر غیبت است. در این کتاب به یکی از فتوهایش قائل به توقف گردیده و بعد از ذکر روایت حفص بن غیاث به نقل از شیخ طوسی در مسئله می گوید شیخان (مفید و طوسی) با عمل به این روایت به جواز اقامه حدود در عصر غیبت جزم پیدا کرده اند. اما من در این مسئله توقف دارم، بعد در فتوای دیگری عین عبارتی که محقق حلی ذکر کرده است به عنوان قول شیخ نقل می کند. سپس دو دلیل برای آن اقامه می کند: اول روایت حفص بن غیاث به نقل از شیخ، و چون قضاوت فقها مسجل شده است، اقامه حدود نیز برایشان ثابت خواهد بود. دوم، تعطیل حدود در حال غیبت امام، با تمکن از اجرای آن به فساد منجر می شود؛ بنابراین جائز است. آنگاه تصریح می کند که این قول (جواز) نزد من قوى است.

محقق اردبیلی در ضمن توضیح عبارت پیش گفته علامه حلی در منتهی نوشته است:

«لعل وجه التوقف عدم صحتها: مع احتمال إرادة الامام ممن إليه الحكم، كما هو المتبادر، أو التقيُّه حيث ما صرح(ع) بجواب السؤال صريحا. و الأصل دليل قوي».^{۵۰}

محقق اردبیلی توقف علامه حلی را به سه دلیل توجیه می‌کند: اول، عدم صحت سندی روایت حفص بن غیاث. دوم، متبادر از «من إليه الحكم» امام است. سوم، صراحت پاسخ در معرفی سلطان، دلیل صدور آن بر وجه تقيه است، لذا قابل اخذ نیست. آنگاه نظر اجتهادی خود را بیان می‌کند که اصل دلیلی قوي است، که عبارت است از عدم جواز اقامه حد در صورت فقدان دلیل معتبر.

میرزای قمی می‌نویسد:

«سؤال ۴۷۷: ... پس آن در وقتی است که ما اجرای حدود را در زمان غیبت امام جایز دانیم و بر فرض جواز، همان وظیفه مجتهد عادل است، و حقیر در جواز اجرای حدود در زمان غیبت توقف و تأمل دارم. بلی حاکم شرع، این جماعت را تعزیر می‌کند به هر چه صلاح داند و آن هم وظیفه حاکم شرع است. بلی هرگاه حاکم شرع را آن اقتدار نیست، بر دیگران تنبیه ایشان از باب امر به معروف و نهی از منکر، به هر نحو که اقتضا کند و شرایط آن متحقق شود جایز، بلکه واجب است. بالاسهل فالاسهل».^{۵۱}

میرزای قمی در جواز اجرای حدود در زمان غیبت توقف دارد. در عین حال مجازات تعزیری را که مادون حد است در زمان غیبت وظیفه مجتهدین می‌داند.

مبحث چهارم: قلمرو قاعده

از مباحث مطرح در قاعده این است که آیا مراد از «من إليه الحكم» چیست؟ آیا مراد قاضی است، یا حاکم؟ یا شامل نظام حکومتی و قضایی هم می‌شود؟

برخی نویسندگان معتقدند اقامه حدود از فرایض فردی نیست و باید آن را در عداد فرایض عمومی به شمار آورد. معنی فردی نبودن نظام قضاوت آن است که این امر از

مقوله حقوق عمومی است و از شئون حکومت به شمار می‌آید. زیرا همچنان که در روایت حلبی از امام صادق (ع) در خصوص تراضی طرفین بر قضاوت شخص ثالث آمده: « قلت لأبي عبد الله (ع) ربما كان بين الرجلين من أصحابنا المنازعة في الشيء فیتراضیان برجل منا فقال ليس هو ذاك إنما هو الذی یجبر الناس علی حکمه بالسيف و السوط».^{۵۲} اقامه حدود از امور حکومتی است.

بنابر مفاد این روایت حتی فقها نیز در صورتی می‌توانند اقامه حدود را به عهده بگیرند که نافذ الکلام، مبسوط الید و دارای قدرت اجرایی باشند. مفهوم این سخن آن است که حدود را نمی‌توان خارج از یک نظام اجرایی نافذ اقامه کرد.^{۵۳}

روشن است در اقامه حدود، اذن خاص یا عام امام معصوم (ع) لازم است و بدون آن حتی توسط دستگاه اجرایی دارای قدرت، اقامه حدود مشروعیت ندارد. بی شک ائمه معصومین (ع) بانهی از رجوع به حکام و قضات جور، تکلیف مردم را در مراجعه به قضات مأذون مشخص کرده‌اند. حال قضات مأذون چه کسانی هستند؟ در میان فقه‌های شیعه اختلاف نظر وجود دارد:

۱. فقها، که نواب عام از طرف امام معصوم (ع) هستند، در اقامه حدود مأذون‌اند.^{۵۴}

۲. عدول مومنینی که از طرق صحیح به مسائل حلال و حرام آگاهی دارند، مأذون

در قضاوت‌اند. یا با اذن امام (ع) یا با اذن فقه‌های مأذون.^{۵۵}

۳. اقامه حدود و به طوری کلی قضاوت نظام‌مند تابعی از حکومت و امامت نیایی

در عصر غیبت است و شرایط مشروعیت آن در چنین نظامی، معین و مشخص

می‌شود.

مبنای نظریه اخیر در واقع همان ولایت مطلقه فقیه در عصر غیبت است چنان که در

روایت حفص بن غیاث از امام صادق (ع) آمده است.^{۵۶}

با توجه به مفاد قاعده و به مقتضای روایت حلبی، نباید تردید کرد که مشروعیت اقامه حدود به مشروعیت حکومت و نظام حاکم بستگی دارد. و باید اقامه حدود و نظام جامع قضایی را به عنوان تابعی از نظام مشروع حاکم به شمار آورد و مشروعیت آن را در مشروعیت نظام حاکم دید.

چنان که گذشت، برخی با اجرای حدود در عصر غیبت مخالفت ورزیدند و در مورد روایت حفص بن غیاث گفتند، بر اساس این روایت، اجرای حدود به دست کسی است که حکومت در دست اوست. از این روایت نمی‌توان نتیجه گرفت که قاضی مجاز به اقامه حدود است، زیرا قاضی کسی است که از سوی معصومین (ع) حکم کردن میان مردم به او واگذار شده است (له الحكم)، و به او «من إلیه الحكم» گفته نمی‌شود.^{۵۷}

ولی با قبول ولایت فقها در عصر غیبت به مفهومی سیاسی، حاکمیت که مشروعیت نظام سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه را به دنبال دارد خود به خود مسأله اقامه حدود نیز مشروعیت می‌یابد چنان که سایر امور عمومی و حسبی نیز مشروع می‌شوند. نظریه ولایت انتصابی فقهای عدول که مقتضای مقبوله عمر بن حنظله است شامل ولایت بر امر قضاوت و اقامه حدود نیز می‌شود.

بنابراین، براساس این قاعده، که مفاد روایت حفص بن غیاث است، به طور صریح، اجرای حدود به قضات در برابر سلاطین واگذار شده است که مرجع در تشخیص حق و باطل و حکومت و داوری است.

اگر در فهم این روایت، به مفاد روایاتی چون مقبوله عمر بن حنظله و سایر ادله ولایت فقیه را در نظر داشته باشیم به روشنی معلوم می‌شود که «من الیه حکم» عبارت است از فقیه جامع الشرایطی است که از طرف ائمه (ع) منصوب نیابت داشته و قاضی بودن وی نیز بر اساس همین نیابت عامه است.^{۵۸}

نتیجه

این قاعده، از قواعد مسلم و مشهور در فقه امامیه است. هر چند به لحاظ سند که مستفاد از روایت حفص بن غیاث می‌باشد، مود تضعیف واقع شده‌است؛ بگونه‌ای که برخی به جهت ضعف این روایت، اقامه حدود در عصر غیبت را مورد انکار و تردید قرار داده‌است؛ لکن از آنجا که مشهور فقها به آن عمل کرده‌اند، ضعف آن جبران می‌گردد. عمومیت قاعده، با تکیه بر سایر روایت همسو، می‌رساند که در عصر حضور، در درجه اول، اقامه حدود، به دست ائمه معصومین (ع)، سپس حکام عادل مورد تأیید و فقهای مورد اعتماد و منصوب از طرف ائمه (ع) می‌باشد. در عصر غیبت با توجه به اینکه، براساس روایات فقها نواب عام امام (ع) هستند، چه این که فقها در عصر غیبت، ولایت به مفهوم سیاسی و حاکمیت نظام را عهده دارد باشند و یا در قالب نهاد قضایی به امور کیفری و اجرای حدود مبادرت ورزند و چه این که به عنوان فرد - در صورتی که قدرت اجرای داشته باشند - به خاطر نبود حکومت مشروع می‌توانند، اقدام به اجرای مجازات و اقامه حدود نمایند؛ زیرا اقامه حدود به منظور مصلحت عامه و جلوگیری از فساد و سرکشی افراد متخلف تشریع شده‌است و این امر اختصاص به زمان دین ندارد. بنابراین، حکمتی که مقتضی تشریع حدود بوده، همان حکمت اقتضاء می‌کند که در زمان غیبت، همانند زمان حضور اقامه شود. از طرفی ادله حدود، چه آیات و چه روایات، مطلق اند و به هیچ وجه مقید به زمان خاص نیستند؛ لذا به نظر می‌رسد، حدود باید اقامه شود. بدیهی است که همه افراد مسلمان مخاطب این خطاب نیستند و نمی‌توانند اقدام به اقامه حدود کنند؛ چرا که موجب اختلال نظام و هرج و مرج می‌شود. بنابر این قدر متیقن «من الیه الحکم» یعنی حاکم شرعی است که عبارت است فقیه جامع الشرایط.

پی‌نوشت‌ها

۱. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، باب أنَّ إِقَامَةَ الْخُدُودِ إِلَى مَنْ إِيَّاهُ الْحُكْمُ، ص: ۳۰۰.
۲. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص: ۷۲.
۳. همان.
۴. محمد بن محمد اشعث کوفی، الجعفریات- الأشعثیات، با توجه به اینکه اکثر روایات این کتاب به امام جعفر صادق علیه السلام بر می‌گردد به آن «الجعفریات» می‌گویند. اگر چه با توجه به اینکه راوی آن محمد بن محمد بن اشعث می‌باشد به آن «الأشعثیات» نیز گفته شده است. مرحوم صاحب جواهر این روایت را ضعیف دانسته و اساساً نسبت کتاب را به نویسنده مورد تردید قرار داده است می‌نویسد:
المروی عن کتاب الأشعثیات لمحمد بن محمد بن الأشعث بإسناده عن الصادق عن أبيه عن آبائه عن علي عليهم السلام «لا يصلح الحكم ولا الحدود ولا الجمعة إلا بإمام» الضعيف سنداً، بل الكتاب المزبور على ما حكى عن بعض الأفاضل ليس من الأصول المشهورة بل ولا المعتبرة، و لم يحكم أحد بصحته من أصحابنا، بل لم تتواتر نسبته إلى مصنفه، بل و لم تصح على وجه تظلمن النفس بها، و لذا لم ينقل عنه الحر في الوسائل ولا المجلسي في البحار مع شدة حرصهما، خصوصاً الثاني على كتب الحديث، و من البعيد عدم عثورهما عليه، و الشيخ و النجاشي و إن ذكرا أن مصنفه من أصحاب الكتب إلا أنهما لم يذكر الكتاب المزبور بعبارة تشعر بتعيينه، و مع ذلك فإن تتبعه و تتبع كتب الأصول يعطيان أنه ليس جارياً على منوالها فإن أكثره بخلافها، و إنما تطابق روايته في الأكثرية رواية العامة إلى آخره
- (جواهر الكلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۲۱، ص: ۳۹)
۵. همان.
۶. فخر الدین طریحی، مجمع البحرین، ج ۶، ص ۱۴۲.
۷. الحاشیة شرعاً بآئنه عقوبة خاصة تتعلق بإيلاام البدن بواسطة تلّيس المكلف بمعصية خاصة عيّن الشارع كمئيتها في جميع أفرادها، و التعزير كذلك بآئنه عقوبة أو إهانة لا تقدير لها بأصل الشرع
۸. محمد فاضل لنكراني، تفصيل الشريعة، ص ۱۱ - ۱۲.
۹. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۷، ص: ۴۰۳
۱۰. همان.
۱۱. نجم الدین جعفر بن حسن، محقق حلّی، نکت النهایة، ج ۳، ص: ۳۱۱
۱۲. سید شهاب الدین مرعشی نجفی، القصاص علی ضوء القرآن و السنة، ج ۱، ص ۳۳۵.
۱۳. الحُكْمُ: الْعِلْمُ و الفقه و القضاء بالعدل، و هو مصدر حَكَمَ يَحْكُمُ، مجمع البحرین، ج ۶ ص ۴۶ و لسان العرب، ج ۱۲ ص ۱۴۱.
۱۴. رضا مهیار، فرهنگ ابجدی عربی - فارسی، ص: ۳۳۹.
۱۵. من لا يحضره الفقیه، ج ۳، ص: ۳
۱۶. من لا يحضره الفقیه، ج ۳، ص: ۵
۱۷. همان.

۱۸. المقنعة (للشيخ المفيد)، ص: ۸۱۰

۱۹. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج ۲۷؛ ص ۳۰.

۲۰. «غناء الناس: أرذلهم و سقطهم»، حسینی زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس ج ۲۰؛ ص ۷.

۲۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی (ط - دار الحديث) ج ۱؛ ص ۸۲.

۲۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱؛ ص ۳۹۹.

۲۳. المقنعة (للشيخ المفيد)، ص: ۸۱۰

۲۴. رسائل المحقق الكرکی، ج ۱، ص ۱۴۲ و ۱۴۳.

۲۵. المقنعة (للشيخ المفيد)، ص: ۸۱۰

۲۶. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۲۱، ص: ۳۹۷

۲۷. تحریر الوسيلة، ج ۱، ص: ۴۸

۲۸. همان.

۲۹. سید ابو القاسم موسوی خویی، مبانی تکملة المنهاج ج ۴۱، ص: ۲۷۳.

۳۰. نوره: ۲

۳۱. مانده: ۳۸

۳۲. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۲؛ ص ۹۰.

۳۳. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۷، بابُ أَنْ إِقَامَةَ الْخُلُودِ إِلَى مَنْ إِلَيْهِ الْحُكْم، ص: ۳۰۰.

۳۴. سید ابو القاسم موسوی خویی، مبانی تکملة المنهاج ج ۴۱، ص: ۲۷۳ - ۲۷۵.

۳۵. شیخ طوسی، التبیان، ج ۷، ص ۴۰۷، سورة نور، آیه ۲.

۳۶. ابن براج، المهذب، ج ۱، ص ۳۴۱ و ۳۴۲ ج ۲، ص ۵۱۸.

۳۷. امین الاسلام طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۱۹، ذیل آیه دوم سورة نور.

۳۸. قطب الدین راوندی، فقه القرآن، ج ۲، ۳۷۲

۳۹. یحی بن سعید حلی، الجامع للشرائع، ص ۵۴۸.

۴۰. ابن فهد حلی، مهذب البارع، ج ۲، ص ۳۲۶ و ۳۲۷.

۴۱. ابن ادریس حلی، اکتاب السرائر، ج ۲، ص ۲۴ و ۲۵.

۴۲. سید احمد خوانساری، جامع المدارک، ج ۵، ص ۴۱۱ تا ۴۱۳.

۴۳. شیخ بهایی، جامع عباسی، ص ۱۶۲.

۴۴. برخی منابع، از محمد بن علی عاملی (شاگرد شیخ بهائی) و زین العابدین حسینی (شاگرد و خواهرزاده شیخ بهائی) نیز به عنوان نگارندگان متمم های دیگری برای

جامع عباسی نام برده اند، اما تنها متمم مهم و مشهور، که به همراه پنج باب نخست به عنوان کتاب جامع عباسی شناخته می شود، متمم نظام الدین ساوچی است.

(محمد رئیس زاده، مداخل جامع عباسی، دانشنامه جهان اسلام، جلد نهم).

۴۵. کشف اللثام فی شرح قواعد الأحکام، ج ۱۰، ص ۴۷۷.

۴۶. شرائع الاسلام، ج ۱، ص ۳۱۲ و ۳۱۳.

۴۷. المختصر النافع، ص ۱۱۵.

۴۸. منتهی المطلب، طبع حجرى، ج ۲، ص ۹۹۴.

۴۹. پیشین ۹۹۵.

۵۰. مجمع الفائدة والبرهان فی شرح إرشاد الأذهان، ج ۷، ص ۵۴۵.

۵۱. جامع الشتات، ج ۱، ص ۳۹۴-۳۹۵.

۵۲. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۵.

۵۳. عباسعلی عمید زنجانی، قواعد فقه بخش حقوق جزا، ج ۲، ص ۱۳۳.

۵۴. محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۱۷-۱۹.

۵۵. همان.

۵۶. حر عاملی، همان، ج ۱۸، ص ۲۲۰ و ۳۳۸.

۵۷. سید احمد خوانساری، جامع المدارک، ج ۵، ص ۴۱۱.

۵۸. عباسعلی عمید زنجانی، پیشین، ص ۱۳۷-۱۳۸.